

گفتمان رسمی علمای مسلمان در اتحاد شوروی

محمد باقر حشمت‌زاده*

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

محمد اسماعیل نوذری

کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۳۰ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۴/۴)

چکیده

رهبران اتحاد شوروی در چند دهه حاکمیت بر آسیای مرکزی، سیاست‌های الحادی و ضد‌مذهبی را در مقابل اقوام مسلمان آسیای مرکزی در پیش گرفتند که موجودیت مسلمانان را تهدید می‌کرد. به دنبال آغاز جنگ جهانی دوم، اتحاد شوروی ناچار از تجدید نظر در سیاست‌های دشمنی علیه مسلمانان شد و تشکیلاتی به نام اداره دینی مسلمانان یا اداره مفتیات را به وجود آورد که حیات مذهبی مسلمانان آن کشور را سامان می‌داد. حال پرسش اصلی این نوشتار آن است که علمای اداره دینی در مواجهه با تهدیدهایی که از سوی اتحاد شوروی متوجه بقای جامعه مسلمانان بود، چه راهکاری را در پیش گرفتند؟ در این نوشتار نشان داده می‌شود که این دسته از علما برای حفظ موجودیت جامعه مسلمانان، اسلام و سوسیالیسم را دو مکتب سازگار معرفی کردند که در عین حفظ تفاوت، امکان همزیستی‌شان وجود دارد.

کلید واژه‌ها

اداره دینی مسلمانان، کمونیسم، سوسیالیسم، اسلام، آسیای مرکزی، اتحاد شوروی

* E-mail: bagher_heshmatzadeh@yahoo.com

مقدمه

به قدرت رسیدن بلشویک‌ها و حاکم‌شدن ایدئولوژی کمونیسم در رأس قدرت سیاسی سبب شکل‌گیری روابط نوینی میان دولت و جامعه مسلمانان آسیای مرکزی شد. رژیم حاکم در طول چند دهه کوشید با اجرای سیاست‌های گوناگون باورهای مذهبی را ریشه‌کن کند. در واقع، اتحاد شوروی در مقاطع مختلف در برخورد با اقوام مسلمان آسیای مرکزی، اسلام و شعائر اسلامی سیاست‌هایی را در پیش گرفت که بررسی و مطالعه آن در قالب حجم انبوه و متراکمی از ادبیات شوروی‌شناسی صورت پذیرفته است. هرچند نمی‌توان این نکته را از نظر دور داشت که درپاره‌ای از پژوهش‌ها و تحقیقات شوروی‌شناسی، گاه شاهد گرایش‌های ایدئولوژیک و رویکردهای ضدکمونیستی متأثر از فضای تقابلی حاکم بر جهان در عصرجنگ سرد و کلیشه‌ها و پیش‌فرض‌های رایج در محافل آکادمیک غربی هستیم (سنایی، ۱۳۸۸، صص ۹۱-۸۹)، اما اغلب محققان بر این معنا اتفاق نظر دارند که سیاست‌های رهبران اتحاد شوروی در قبال اقوام مسلمان آسیای مرکزی سرکوب‌گرانه بوده است و رژیم حاکم در طی چند دهه کوشید تا با اجرای سیاست‌های گوناگون، باورهای دینی مردم را ریشه‌کن کند.

با این وجود، گاه شاهد مقاطعی از مدارا و نرمش‌های تاکتیکی در مقابل مسلمانان در فواصل میان سرکوب‌های سیاسی و مذهبی نیز هستیم. یکی از مقاطعی که رهبران اتحاد شوروی مجبور شدند که در سیاست‌های ضدمذهبی و الحادی خود در رابطه با مسلمانان تجدیدنظر کنند، به سال‌های جنگ جهانی دوم بازمی‌گردد. در این زمان، مقام‌های اتحاد شوروی با کاستن از شدت سرکوب‌ها، اقدام به تشکیل اداره ویژه‌ای موسوم به اداره دینی یا اداره مفتیات کردند که نقطه عطف و تحول مهمی در سیاست‌های رهبران اتحاد شوروی در برابر مسلمانان محسوب می‌شد، به‌ویژه به‌دلیل آنکه تا پیش از تشکیل این اداره، همه اداره‌ها و سازمان‌های مذهبی و فعالیت در آنها ممنوع اعلام شده بود. این تشکیلات رسمی اسلامی متشکل از علمای مذهبی و مفتی‌هایی بود که موظف به نظارت و سامان‌بخشیدن به امور مذهبی مسلمانان بودند. تشکیل اداره دینی به‌ویژه از این جهت اهمیت دارد که تا پیش از آن موجودیت و هویت مسلمانان در چارچوب ایدئولوژی الحادی اتحاد شوروی انکار می‌شد. با این‌حال روشن است که علمای اداره دینی و مسلمانان آسیای مرکزی همواره با تهدیدها و دشواری‌هایی روبه‌رو بودند که ناشی از شرایط سیاسی متغیر و تفسیر ایدئولوژی رسمی اتحاد

شوروی بود. این دسته از علما که در ادبیات پژوهشی با نام علمای رسمی شناخته می‌شوند، تفسیرهایی از اسلام و سوسیالیسم عرضه کردند که واکنشی به فضای دشمنی حاکم بود. حال پرسش اصلی این نوشتار هم این است که علمای اداره دینی در رویارویی با تهدیدهایی که از سوی اتحاد شوروی متوجه بقای جامعه مسلمانان بود، چه راهکاری را در پیش گرفتند؟ نوشتار نشان می‌دهد که این دسته از علما برای حفظ موجودیت جامعه مسلمانان، اسلام و سوسیالیسم را دو مکتب سازگار معرفی کردند که در عین حفظ تفاوت، امکان همزیستی‌شان وجود دارد. این نوشتار در سه بخش با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی موضوع می‌پردازد. در بخش نخست، به بررسی سیاست‌های رژیم اتحاد شوروی و شرایط مسلمانان در سال‌های پیش از جنگ جهانی، در بخش دوم سیرشکل‌گیری اداره دینی مسلمانان و در بخش سوم تلاش علمای اداره دینی برای تطبیق‌یافتن با شرایط سیاسی حاکم مورد توجه قرار می‌گیرد.

اسلام در اتحاد شوروی

بی‌تردید اسلام جزو جدایی‌ناپذیر از هویت فرهنگی مسلمانان آسیای مرکزی است و جامعه مسلمانان آسیای مرکزی وارث سنت فرهنگی دیرپا و نیرومندی بودند. اما با روی کار آمدن حکومت بلشویکی، روابط تازه‌ای میان مسلمانان و رهبران اتحاد شوروی برقرار شد که آثار و پیامدهای آن تا سال‌ها پس از فروپاشی اتحاد شوروی همچنان در این منطقه به چشم می‌خورد (کولایی، ۱۳۷۷، صص ۲۰۲-۲۰۱).

گفتنمان سیاسی اتحاد شوروی، اسلام را همچون سایر ادیان به صورت یک ایدئولوژی اجتماعی که مانع پیشرفت انسان می‌شود، به تصویر می‌کشید. اسلام و به صورت کلی باورهای دینی به عنوان بقایای دوران پیش از سوسیالیستی و سدی بر سر راه بنای ساختمان سوسیالیسم و برهم‌زننده نظم اجتماعی پیشرفته اتحاد شوروی معرفی می‌شد. رهبران حزب، مذهب را پدیده‌ای غیر علمی ارزیابی می‌کردند که به ادعای آنها ذهن مردم را از تمرکز بر روی مسائل مشکل زندگی و انقلاب یعنی بنای ساختمان سوسیالیسم منحرف می‌کرد. بنابراین عقیده رهبران شوروی، باورهای مذهبی رقیب بالقوه ایدئولوژی رسمی اتحاد شوروی بود و مذهب تلاش کمونیست‌ها را برای پدید آوردن حکومت شورایی، ساختن جامعه شوروی و خلق انسان تراز

نویسنده، خنثی و بی‌اعتبار می‌کرد (Broxup, 1989, p. 304 & Filimonov, 1983, p. 6 & Haghayeghi, 1995, p. 13).

بر پایه این نگرش‌ها، حزب کمونیست به‌ویژه از دوران استالین، سیاست‌های الحادی و ضد مذهبی در پیش‌گرفت و به‌این ترتیب اوضاع مسلمانان آسیای مرکزی در دهه ۱۹۲۰ به‌شکل چشمگیری دستخوش دگرگونی شد. از این زمان به بعد، بلشویک‌ها برای تثبیت قدرت خود هرگونه نقش رسمی و عمومی دین را زیر سؤال بردند. قانون شریعت که پایه و اساس تشکیلات قضایی آسیای مرکزی در دهه ۱۹۲۰ بود، ممنوع اعلام شد و همه مدرسه‌های دینی برچیده شدند. هزاران مسجد تخریب شد و بعضی از مساجد تغییر کاربری داده شد. برای مثال مسجد جمعه گومباز در نمگان به کارخانه شراب‌سازی تغییر کاربری یافت. به‌خصوص در زمان استالین، تعداد مساجد و نمازخانه‌ها به‌شدت کاهش یافت. بنابر برخی آمار تا سال ۱۹۴۲ تعداد مساجد از ۲۶۲۷۹ مسجد به تعداد ۱۳۱۲ مسجد کاهش یافت. ۱۴۰۰۰ مسجد و مدرسه مذهبی تعطیل شدند. علما هدف تعقیب و آزار قرار گرفتند و تعداد آنها از ۴۵۳۳۹ نفر به ۸۸۷۲ نفر کاهش یافت (Haghayeghi, 1995, p. 23) و بنیگسن، ۱۳۷۰ و خیری، ۱۳۷۹، صص ۱۹۷-۱۹۵). تلاش دولت در راستای جمعی کردن مالکیت تولید از جمله در مناطق چین و اینگوش با پاکسازی گسترده قومی مسلمانان همراه بود تا آن‌جا که در اوت ۱۹۳۶ بیش از ۱۴ هزار نفر بازداشت، اعدام و یا روانه اردوگاه‌های کار اجباری شدند (رفیع و ذوالفقاری، ۱۳۹۰، ص ۹۰). پیامد فوری و مستقیم سلطه بلشویک‌ها بر آسیای مرکزی آن بود که گروه زیادی از مسلمانان به‌ناچار از دیار خود رانده و تبعید شدند و بسیاری رهسپار چین، افغانستان، ترکیه و حتی عربستان سعودی شدند (Olcott, 2007, p. 8).

دولت در عین حال عملیاتی به اسم «هجوم» را برای کشف حجاب زنان، مبارزه با چندهمسری و بسیاری از شعائر سنتی مردم آسیای مرکزی به‌اجرا درآورد. در اواخر دهه ۱۹۲۰ حزب کمونیست برای آنکه قدرت اسلام را مانند یک نیروی سیاسی و اجتماعی به‌صورت کامل درهم بشکند، الفبای لاتین جدید را جایگزین متون عربی و فارسی کرد (Keller, 2001, p. XV & Northrop, 2004, p. 78).

همچنین حذف جلوه‌های ظاهری اسلام نیز از نظر استالین مهم بود. در واقع، در زمان استالین سه رکن از پنج رکن اسلام یعنی زکات، حج و روزه غیرقانونی اعلام شدند.

اراضی وقفی، ملی اعلام شدند و مقام‌های مذهبی مسلمان تبعید و زندانی شده یا به قتل رسیدند (Akiner, 1994, p. 176). درست است که مساجد اتحاد شوروی در دهه ۱۹۳۰ همچنان به فعالیت دینی می‌پرداختند اما تعداد حاضران مساجد به شدت کاهش یافت و آن‌دسته از مسلمانانی که به مساجد می‌رفتند، متحمل دشواری‌ها فراوانی شدند. به این ترتیب در این دوران مبارزه رژیم با اسلام تشدید شد و تبلیغات ضد مذهبی گسترده و خشونت فزاینده برای مبارزه با دین به اجرا گذاشته شد. در واقع، در دهه ۱۹۳۰ جامعه سازمان یافته مسلمانان به صورت اساسی ریشه کن شده بود. اما وجود تعدادی از افراد که از آموزش مذهبی برخوردار بودند و پاره‌ای از علما و چهره‌های دینی همچنان تداوم دین اسلام را در آسیای مرکزی تضمین کرد.

شکل‌گیری اسلام رسمی و به وجود آمدن اداره دینی مسلمانان

در طول جنگ جهانی دوم، استالین ناچار شد در سیاست‌های محدودکننده داخلی خود تجدیدنظر کند تا از این رهگذر از منابع انسانی موجود در تمام جمهوری‌های آسیای مرکزی بهره‌مند شود. نتیجه و پیامد طبیعی سیاست سرکوب در دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، آن بود که جنبش‌های مقاومت ضد شوروی بیشتر در جمهوری‌های مسلمان نشین آسیای مرکزی سربرآوردند. افزون بر این، در میان زندانی‌های جنگی و نیروهای داوطلب سرزمین‌های اشغالی که به جبهه‌های جنگ با آلمان نازی اعزام شده بودند، تعداد مسلمانان بسیار زیاد بود (Yunusov, 2004).

رهبران شوروی برای آنکه بار دیگر حمایت مسلمانان را بدست آورند و سربازان بیشتری را روانه جبهه‌های نبرد کنند، یک تشکیلات رسمی اسلامی را به وجود آوردند که شامل رهبران مذهبی و مفتی‌ها می‌شد که ناچار از پشتیبانی از سیاست‌های شوروی بودند و در حقیقت واسطه میان مسلمانان و مقام‌های حزب بودند (لومرسیه، ۱۳۶۰، ص ۴۹).

از سوی دیگر در آغاز انقلاب اکتبر، بسیاری از کمونیست‌ها، تبلیغات ضد مذهبی اتحاد شوروی را با مانعی جدی روبه‌رو می‌دیدند، از جمله سلطان غالی‌اف کمونیست ملی‌گرای تاتار (۱۹۳۹-۱۸۸۰) در تحلیلی مفصل با اشاره به قدرت و نقش علما در میان مسلمانان روسی بر این عقیده بود که اوضاع عالمان مسلمان در روسیه به گونه‌ای است که اگر مثلاً در میان روس‌ها در برابر هر ۱۰ تا ۱۲ هزار سکنه یک کلیسا وجود داشته باشد، در میان مسلمانان یک

مسجد به ازای هر ۱۷۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر وجود دارد و هر مسجد حداقل به ۳ نفر روحانی نیاز دارد: ملا، معاون وی و مؤذن.

قدرت عالم مسلمان را تنها می‌توان براساس جایگاه اجتماعی و سیاسی‌اش در میان مسلمان‌ها توجیه کرد. ملا در آن واحد، ملا(در زمینه اجرای مراسم مذهبی)، معلم(هر ملا یک مکتب یا مدرسه مذهبی دارد که با مسجدش در ارتباط است)، مدیر(در زمینه سرو سامان دادن به دارائی‌ها، ثبت قوانین مدنی این مرحله) و قاضی(که در امور ازدواج و طلاق و ارث صاحب نظر است) و حتی گاهی یک پزشک است. افزون بر این، جایگاه عالمان مسلمان، محکم‌تر و معتبرتر از جایگاه روحانی روسی است.

این درحالی است که مقام‌های عالی کشیش روسی را منصوب می‌کنند. بنابراین، وی نسبت به علمای تاتار و ازبک نفوذ کمتری بر پیروان خود دارد. علمای مسلمان، خود را فقط خادمان ملت می‌پندارند و به خواسته‌های آنها گوش می‌دهند. آنها منش مردم‌سالارتری دارند و به مردم نزدیکتر هستند و نفوذ بیشتری بر مردم دارند تا کشیش روسی (Bennigsen & Wimbush, 1979, pp. 146-147).

علمای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی که سابقه علمی و تحصیلی آنها به پیش از انقلاب باز می‌گشت تا جنگ جهانی دوم همچنان به فعالیت ادامه می‌دادند، به‌ویژه پس از سال ۱۹۴۱، زمانی که ارتش آلمان تهاجم به روسیه را شروع کرد، حکومت شوروی سیاست به‌نسبت ملایمی را در مورد همه مذاهب در پیش گرفت. در این رابطه، مقام‌های دولتی به‌این نتیجه رسیده بودند که اسلام دیگر تهدیدی مستقیم برای شوروی نیست و حتی می‌تواند عاملی مؤثر در جهت تقویت منافع کشور باشد.

از سوی دیگر استالین، افکار دیگری را نیز در سر می‌پروراند، تقسیم مناطق مسلمان‌نشین از نظر جغرافیایی، کنترل علما، تقویت تشکیلات میانه‌روی لیبرال و وفادار و نظارت و جلوگیری از گسترش جنبش‌های اسلامی مخالف با شوروی از جمله عواملی بودند که وی را به تشکیل ۴ اداره دینی واداشت. اداره‌های دینی که باعنوان مفتیات شناخته می‌شدند در سال ۱۹۴۲ در قفقاز جنوبی، باکو، تاشکند(ازبکستان)، اوفا و بیشکک تشکیل شدند (Ro'I, 2000, p. 102). البته تشکیل چنین اداره‌ای، به زمان حکومت تزاری برمی‌گشت و در زمان تزارها، شورای مذهبی اورانگنبرگ نامیده می‌شد که رییس آن با حکم سلطنتی منصوب می‌شد (Polonskaya and Malashenko, 1994).

خاندان باباخان که از خاندان‌های مقدس خوجه بود، در سه نسل ریاست اداره دینی مسلمانان را به عهده داشتند. نخستین مفتی اداره دینی ایشان باباخان (۱۹۵۷-۱۸۶۱) بود. فرزند وی ضیاء الدین باباخان (۱۹۸۲-۱۹۰۸) ریاست قاضیات ازبکستان یا اداره مسلمانان را برعهده داشت (Ro'i, 2000, pp. 104-105). اداره دینی مسلمانان برای هر جمهوری یک قاضیات داشت. هر مسجد در آسیای مرکزی زیر نظر یکی از چهار اداره مذهبی مسلمانان اداره می‌شد. اداره دینی مسلمانان آسیای مرکزی و قزاقستان بزرگترین این سازمان‌ها بود که حیات مذهبی جوامع اسلامی در جمهوری‌های ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و قزاقستان را سامان می‌داد. ستادهای اداری اداره آسیای مرکزی در تاشکند پایتخت ازبکستان قرار داشت. اداره دینی مسلمانان در امور قفقاز در باکو قرار داشت و بر جوامع اسلامی جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان نظارت می‌کرد.

اداره دینی مسلمانان شمال قفقاز در ماخاچ قلعه، پایتخت داغستان واقع بود و مساجد سرزمین‌های شمال قفقاز از قبیل داغستان، چچن- اینگوش، کاباردینو- بالکار، اوستیای شمالی و همچنین قسمت‌هایی از جنوب روسیه را مدیریت می‌کرد (کولایی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۰ و دلد، ۱۳۶۷، صص ۶۷-۷۸).

شاید بزرگترین سازمان دینی، اداره دینی در امور سیبری و اروپا بوده که مرکز آن در اوفای بود و امور مذهبی مسلمانان ساکن تاتارستان و باشقیر و همچنین جوامعی که در سایر مناطق جمهوری روسیه و اروپا قرار داشتند را هدایت می‌کرد. اداره‌های دینی مسلمانان همانند مساجدی که بر آنها نظارت می‌کرد، توسط دولت به ثبت رسیده بود و با فشارهای سیاسی خارجی روبه‌رو بودند.

با این وجود آنها به صورت رسمی در نقش سازمان‌های خصوصی فعالیت می‌کردند. این تشکیلات ساختار سلسله مراتبی داشت که در رأس آن رهبران مسلمانی قرار می‌گرفتند که وظیفه خود را سر و سامان دادن به حیات مذهبی جامعه اسلامی تعریف کرده بودند. بر خلاف تشکیلات مذهبی مسلمانان در کشورهای اسلامی که سلسله مراتب مذهبی رسمی با کمک‌های مستقیم دولت اداره می‌شد (مانند مصر)؛ تشکیلات رسمی شوروی، حداقل در ظاهر مستقل بود و منابع مالی‌اش را خود تأمین می‌کرد.

فعالیت‌های اداره دینی به‌وسیله صدقه و هدیه‌های مقام‌های محلی مساجد تأمین می‌شد. هر اداره دینی تحت مدیریت یک شورای اجرایی بود که ریاست آن را یک مقام مذهبی برعهده داشت. اعضای شورای اجرایی به‌شکل رسمی در نشست‌های کنگره دوره‌ای روحانیون انتخاب می‌شدند. رهبران اداره دینی، معمولاً یک فهرست از پیش تعیین‌شده از نامزدها را به شورای اجرایی ارائه می‌کردند که آن لیست هم توسط کنگره‌ها مورد تأیید قرار می‌گرفت (Haghayeghi, 1995, p. 67).

رهبری اداره‌های اروپا و شمال قفقاز بر عهده یک مفتی بود که تحصیلات عالی در حوزه علوم اسلامی داشت. رهبری اداره دینی ویژگی‌های نهادهای مذهبی سنتی و دیوان‌سالاری‌های جدید را با هم تلفیق کرد. اداره دینی مسلمانان همانند سایر سازمان‌های در دوران پس از جنگ جهانی دوم با محدودیت‌های شدید قوانین مذهبی شوروی و فشارهای سیاسی روبرو بود که مفهوم ضمنی آن این بود که فعالیت‌های اداره دینی به‌صورت کلی محدود به رفع نیازهای فقط مذهبی مردمان آسیای مرکزی بود (Ro'i, 2000, p. 385).

با این همه سازماندهی و مدیریت داخلی اداره دینی، به‌صورت کلی به خود رهبران مذهبی مسلمان واگذار شد. برای مثال هر اداره دینی، بنابر یک مجموعه از قوانین داخلی اداره می‌شد که حقوق و مسئولیت‌های اعضا را در رابطه با جوامع مسلمان تحت مدیریت اداره‌ها تعریف می‌کرد. اداره دینی، جزوهای آموزشی را با هدف آموزش مذهبی منتشر می‌کرد که مطالب متنوعی درباره شکل اجرای مراسم‌های مذهبی مانند نماز جمعه و مناسک مرتبط با تعطیلات رسمی مسلمانان در آن به‌چشم می‌خورد (دلدم، ۱۳۶۷، صص ۸۹-۷۹). فتوی، نمونه دیگری از ترکیب مراسم و شعائر سنتی مسلمانان و ابتکارهای نوین بوروکراتیک بود. بنابر سنت رایج، فتوی حق قانونی مفتی بود که در رأس اداره دینی مسلمانان قرار داشت. هر چند در اتحاد شوروی اداره‌های بزرگ‌تر، دپارتمان‌های فتوی داشتند که پس از رسیدن به یک فتوی خاص نسبت به انتشار آن اقدام می‌کردند (Saroyan, 1997).

تلاش اداره مفتیات برای بسیج مسلمانان در جنگ شور و شوق چندانی در میان مردم بر نمی‌انگیخت، زیرا موعظه‌ها و دخالت‌شان در دستگاه تبلیغاتی شوروی از نفوذ آنها بر توده‌های مردم کاسته بود. شاید پیوند ساختاری میان اداره مفتیات و مساجد تحت فرمان آن نیز از اعتبار روحانیون رسمی می‌کاست. مساجد باید در یکی از اداره‌های مفتیات به

ثبت می‌رسید، بنابراین تابع تصمیم‌های یکی از این ادارات بود. قانون اساسی اتحاد شوروی فعالیت‌های دینی خارج از مساجد رسمی را غیرقانونی می‌دانست و این فعالیت‌ها ممنوع بود. همه علمای مسلمان باید در اداره‌های دینی و شورای امور دینی کشور ثبت‌نام می‌کردند. اداره مفتیات باید اطمینان پیدا می‌کرد که مساجد در فعالیت‌های غیر مذهبی مانند خدمات اجتماعی، فعالیت‌های آموزشی و یا هر نوع فعالیت تجاری و اقتصادی شرکت نمی‌کنند (Saroyan, 1994; Ro'I, 2000, p. 385).

اندیشه‌های علمای رسمی

نگرانی مهم علمای رسمی، حفظ اسلام در یک فضای دشمنی بود. علمای مسلمان با همین نگاه، ناچار از به‌کار گرفتن رویکردی بودند که حساسیت مقام‌های دولتی را برانگیزند. آنها با احتیاط رفتار می‌کردند اما آشکارا تبلیغات مؤثری در پشتیبانی از اسلام انجام دادند و برای احیای تفکر عقلانی در میان مسلمانان شوروی احساس مسئولیت می‌کردند. از آنجا که دولتمردان اتحاد شوروی می‌خواستند که علما اتحاد شوروی را به‌عنوان ویرترین پیشرفت‌ها و موفقیت‌های سوسیالیسم به جهان خارج معرفی کنند و آن را موفق‌تر و رضایت‌بخش‌تر از نظام سرمایه‌داری غربی جلوه دهند، علما باید از آزادی، رفاه و شکوفایی اسلام در اتحاد شوروی سخن می‌گفتند و اتحاد شوروی را بهترین دوست و متحد جهان اسلام معرفی می‌کردند (Babakhan, 1980; Ersahin, 2005, p. 12) و شعر دوست، ۱۳۶۹، ص ۱۲۴).

علما به اجبار، خود را با شرایط جدید تطبیق دادند. در این مسیر، آنها تلاش کردند تا جهان خارج را راضی کنند که مسلمانان در اتحاد شوروی از آزادی، پیشرفت و آسایش برخوردار هستند. اما در عین حال، تلاش کردند تا به ادعاهای ملحدان پاسخ دهند و اسلام را به مسلمانان اتحاد شوروی آموزش دهند. در این مسیر، یکی از مهم‌ترین موضوع‌هایی که علمای رسمی گسترش دادند این بود که اسلام، مذهبی انسان‌گرا و لیبرال و آزاد منش است که خداوند، عالی‌ترین و مترقی‌ترین فرهنگ را به آن اعطا کرده‌است و در مقایسه با سایر مذاهب سازگاری بیشتری با سوسیالیسم حقیقی نشان داده‌است و مسلمانان بهترین ملتی هستند که قادر به ساخت سوسیالیسم هستند.

افزون بر این اسلام دارای برترین و عالی‌ترین آموزه‌ها در تاریخ بشریت است. اساس دین اسلام بر قرآن استوار است که اصول، مبادی و کلمات آن در گذر قرن‌ها همچنان معتبر و تغییر ناپذیر باقی مانده است. تعالیم اسلام همواره با روح زمان سازگاری دارد و تعالیم آن قادر است راه حل صحیح همه مشکلات زندگی انسان را نشان دهد و پاسخ‌هایی عالی برای پیچیده‌ترین و مشکل‌ترین پرسش‌ها بیابد. سرانجام، هیچ تناقضی میان مارکسیسم و اسلام وجود ندارد زیرا سوسیالیسم در آرمانی‌ترین شکل خود تحقق وعده‌های اسلام است (Ersahin, 2005, pp. 4-5).

علمای رسمی تلاش می‌کردند تا مشارکت فعال مسلمانان را در بنای سوسیالیسم تضمین و فعالیت میهن‌پرستانه را در میان مسلمانان آسیای مرکزی تشویق کنند. علما از راه تشکیل دادن قوریلتهای (مجمع)، مسلمانان را به پیروی کردن از وظایف‌شان در برابر سوسیالیسم دولتی فرا می‌خواندند (Ro'I, 2000, p. 112). مفتی باباخان در یکی از سخنرانی‌های عمومی خود می‌گوید: دین اسلام یکی از طرفداران بنای ساختمان سوسیالیسم در کشور است. اداره دینی مسلمانان و در واقع همه رهبران سازمان دینی آسیای مرکزی و قزاقستان، رسالت اصلی‌شان را ارتقاء دادن حسنات اخلاقی و هدایت کردن مسلمانان به مسیر اسلام و سوسیالیسم می‌دانند (Ashirov, 1972, p. 77).

نمایندگان اسلام رسمی به‌خوبی خود را با اوضاع جاری تطبیق دادند و تمام تلاش خود را برای برساختن هویتی تازه بکار بستند که مسلمانان و شوروی، هر دو را دربرگیرد. در حقیقت، چنان‌که مقام‌های مذهبی یاد آور می‌شدند، بسیاری از ارزش‌هایی که سوسیالیسم ترویج می‌کند مانند برابری، آزادی مذهبی و مالکیت با آموزه‌ها و تعالیم اسلامی یکسان است. به باور علمای رسمی، پاره‌ای از شعائر اسلامی همانند روزه داری و نماز کاملاً با روح عصر و زمانه سازگار است. معنی سنت‌های خاص هم از نو تعریف شد تا با نظام شوروی بهتر سازگار باشد. بنابراین شستشوی پا قبل از نماز به دلایل بهداشتی تبلیغ شد و نماز به‌عنوان ابزاری در نظم بخشیدن به زندگی توصیه شد (Saroyan, 1997).

از آنجا که رژیم سوسیالیستی ادعا می‌کرد که با ایجاد سوسیالیسم در کشور دیگر فقیر و نیازمندی باقی نمانده و همه مردم در شرایط برابر زندگی می‌کنند و در کمال رفاه و آسایش از حمایت‌های دولت برخوردار هستند، به‌طبع برای علما دشوار بود که در چنین

فضای ایدئولوژیکی از پرداخت زکات سخن بگویند. به همین دلیل است که مفتی ضیاء الدین باباخان به اجبار پرداخت صدقه را به شیوه سنتی تفسیر می‌کند. وی بر این باور است که مسلمانان صدقه را برای رستگاری و نجات روح می‌پردازند تا تکلیف دینی خود را به جا آورند (Babakhan, 1980, p. 35; Vakhobov, 1980, p. 8؛ لومرسیه، ۱۳۶۰، صص ۴۷-۴۹).

در عین حال چنان‌که سارویان اشاره می‌کند، تمام اینها به این معنا نبود که علما کورکورانه، دستورهای مقام‌های اتحاد شوروی را تبعیت کنند و یا اینکه به دنبال تلفیق اسلام و ایدئولوژی اتحاد شوروی باشند. نمایندگان اسلام رسمی، در آثار و موعظه‌های خود بر این نکته تأکید می‌کردند که اسلام و سوسیالیسم نفی کننده یکدیگر نیستند، بلکه همزیستی این دو جهان‌بینی نه تنها امکان پذیر بلکه سودمند است (Saroyan, 1994, p. 521). علما کوشش می‌کردند تا اسلام را با علم و پیشرفت هماهنگ نشان دهند و بقای دین را در فضای ضددینی حاکم تضمین کنند.

چنان‌که مهم‌ترین مفتی اداره دینی، ضیاء الدین باباخان تفسیرهای میانه‌رو از اسلام ارائه می‌داد و اسلام را دینی مدافع پیشرفت، گسترش‌دهنده دانش، برابری، دربردارنده آزادی، صلح و دوستی تفسیر می‌کرد. در این مسیر می‌کوشید که شاعران اسلامی را به صورت ارزش‌های علمی معرفی کند. وی حضرت محمد(ص) را به صورت یک انسان انقلابی و سوسیالیست تصویر می‌کرد و اسلام و سوسیالیسم را منطبق نشان می‌داد. همواره سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رژیم اتحاد شوروی را ستایش می‌کرد و البته جنبه‌ها و روش‌های الحادی و ضددینی سیاست اتحاد شوروی را بسته می‌گذاشت (Babakhan, 1980, pp. 45-52).

باباخان با هدف نشان دادن سازگاری میان اسلام و سوسیالیسم به یکی از مسائل مهمی که در اتحاد شوروی اهمیت فراوان داشت، اشاره کرد. وی در تحلیل کلی منابع اسلامی نشان داد که در اسلام دو نوع مالکیت خصوصی و عمومی وجود دارد. مالکیت خصوصی‌ای که اسلام به رسمیت می‌شناسد، حاصل کار شخصی فرد است. اسلام بدست آوردن ثروت، از راه کار افراد دیگر را ممنوع کرده است. برای مثال شریعت به شدت به حاکم، دستور می‌دهد که زمین متعلق به کسی است که آن را آماده کشت کند. رسول خدا

(ص) برای حفظ منافع کارگران و پشتیبانی از بهره‌برداری عاقلانه از منابع طبیعی فرمود که کسی که زمین بایر را آماده کشت می‌کند، مالک آن نیز هست. قانون اسلام به شدت مسلمانان را از رباخواری، احتکار کالا، کم‌کردن پیمانانه نهی کرده‌است و اجازه نمی‌دهد که برخی از مردم با حاصل دسترنج دیگران ثروتمند شوند. خداوند متعال به همه اعضای جامعه، درستکاری و عدالت و احترام به کار و کارگر را سفارش کرده‌است. چنان‌که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «وای بر کم‌فروشان، آنان که وقتی از مردم کیل می‌ستانند، آن را پر می‌کنند و چون به مردم کیل می‌دهند یا وزن می‌کنند از آن می‌کاهند» (قرآن، المطففین، آیات ۳-۱) (Ersahin, 2005, p. 8).

مالکیت عمومی در اسلام به‌صورت دارایی عمومی تصویر شده است. نقش و هدف مالکیت عمومی در جامعه خدمت به همه مردم مانند یک کلیت واحد و تأمین سعادت، بهروزی و رفاه آنان است. مالکیت عمومی باید همه ابزارها در جهان را دربرگیرد. حضرت محمد (ص) اصل زیر را به پیروان خود آموخت: «برخی دارایی‌ها مانند آب، علف، آتش متعلق به همگان است». در آن زمان دامداری شاخه اصلی اقتصاد بود و آب ارزشی به مراتب بیشتر از الماس داشت و بدون آن زندگی برای انسان و چارپایان غیر ممکن بود. وجود این سه عنصر به راستی حیات مادی جامعه را تضمین می‌کرد. خداوند متعال در قرآن کریم به این معنا اشاره فرموده است: «ای مردم خدایی را ستایش کنید که شما و گذشتگان شما را آفریده است تا شما منزّه و پاکیزه باشید. خدایی که زمین را برای راحتی شما بگسترده و آسمان را برافراشت و باران را نازل کرد تا انواع میوه‌ها پدید آید و می‌دانید که خدا هم‌تا ندارد. برای او شریک قرار ندهید» (سوره بقره، آیات ۲۱ - ۲۲) (Ersahin, 2005, P. 9).

مفسران در تفسیر این آیه می‌گویند که خداوند در اینجا به مردم یادآور می‌شود که سه نعمت الهی زمین، هوا و آب برای انسان آفریده است که انسان به کمک این سه، معیشت خود را تأمین کند. اینها به شخص واحدی تعلق ندارد، بلکه به‌صورت کلی دارایی نوع بشر هستند. باباخان درنهایت به این نتیجه می‌رسد که شخصیت‌های برجسته مسلمان در آسیای مرکزی مانند همکاران خود در خارج از کشور بر این معنا اتفاق نظر دارند که مصادره اراضی بزرگ مالکان توسط شوروی به نفع کارگران و دهقانان، مورد تأیید و پذیرش اسلام است. برای مثال، محکمه شرعی ترکستان در سال ۱۹۲۷ با انتشار یک فتوی

به این موضوع اشاره کرده است: کسی که محصول زمین را درو می‌کند و از آن محصول بهره می‌برد درحالی‌که در کار کشاورزی شرکت نمی‌کند و زمین را برای کار کشت به دیگران اجاره می‌دهد، مرتکب کاری غیر قانونی و سزاوار ملامت شده است. دولت حق دارد مازاد محصول اراضی را از بزرگ مالکان توقیف کرده و آن را در اختیار دهقانان محتاج و کسانی که با کار و کوشش خود زمین را کشت می‌کنند، قرار دهد (Babakhan, 1980, p. 95).

علمای رسمی، افزون بر کوشش برای بسیج جامعه اسلامی پیرامون نهادهای مذهبی خود، استدلال می‌کردند که اسلام و جامعه اسلامی نقشی مهم و تأثیرگذار در جامعه شوروی ایفا می‌کند. به این ترتیب، روحانیون از نو یکی از مؤلفه‌های گفتمانی حکومت، یعنی «انسان تراز نوین شوروی را که قرار بود به صورت موفقیت‌آمیزی بدون مذهب در کشور زندگی می‌کند به قالب انسان تراز نوین مسلمان شوروی» ریختند. بحث‌های علما درباره ماهیت رابطه اسلام با جامعه شوروی در بستری طرح می‌شد که مفاهیم مسلط درباره ناسازگاری ذاتی اسلام و ایدئولوژی شوروی، رواج داشت.

چنان‌که اشاره شد، ماهیت اسلام و سایر مذاهب و پیشرفت‌های اجتماعی در مدیریت اتحاد شوروی، مضمون رایج تبلیغات ضد مذهبی شوروی و مباحث علمی بود. در این معنا، بحث‌های علما درباره جایگاه اسلام در جامعه شوروی یک ضدگفتمان بود و پاسخی به چالش نیرومند محافل علمی و استاد‌های غیر مذهبی به شمار می‌رفت (Saroyan, 1997, pp. 53-54).

علمای اداره دینی، رضالدین فخرالدین روحانی تاتار و فیلسوف برجسته‌ای را که رهبر مسلمانان اتحاد شوروی در فاصله دو جنگ جهانی بود، به عنوان الگو و سرمشق شهروندان مسلمان اتحاد شوروی معرفی کردند. مورد فخرالدین از آن رو اهمیت داشت که می‌توانست تأییدی بر ادعای علما باشد مبنی بر اینکه وفاداری به ایمان اسلامی مانعی بر سر راه مشارکت اجتماعی مسلمانان متدین در بنای ساخت سوسیالیسم نیست و تقوای اسلامی و شهروندی اتحاد شوروی در واقع یکدیگر را تقویت می‌کنند و اختلافی با هم ندارند (Babakhan, 1980, p. 86).

در متنی رسمی که به بررسی فعالیت‌های غیردینی فخرالدین می‌پردازد، چنین استدلال شده است: دین اسلام به هیچ نوع رضالدین فخرالدین را از مشارکت فعال در زندگی

اجتماعی و سیاسی کشورمان بازداشت. وی با احساسی عمیق از تحولاتی سخن می‌گفت که تا پیش از انقلاب اکتبر رؤیایی بیش نبود. تحولاتی همانند امکانات آموزش عمومی، رهایی زنان و شکوفایی علوم و فرهنگ و هنر و همه اموری که امروز به حقیقت پیوسته‌اند (Saroyan, 1997, p. 54).

در مقابل گفتمان رسمی مسلط که مسلمانان را مشتی عقب مانده و تهدیدی برای بقا و موجودیت اتحاد شوروی معرفی می‌کرد، علما تصویری از جامعه مسلمانان اتحاد شوروی ارائه دادند که سیمای مسلمانان را از هیئت قربانی‌های منفعل سیاست‌های اتحاد شوروی درآورده و آنها را به‌صورت کارگزاران فعال در ساختارهای سیاسی و اجتماعی کشور به تصویر می‌کشید. علمای مسلمان با تأکید بر وفاداری مسلمانان به ایمان اسلامی و در عین حال مشارکت فعال در جامعه اتحاد شوروی، تلاش کردند تا الگویی از شهروندان مسلمان ارائه دهند که در عین حفظ تفاوت در بدنه جامعه یکپارچه شده‌اند؛ چنان‌که در متن زیر می‌خوانیم: مسلمانان کشورمان در ۶۵ سال گذشته در جامعه سوسیالیستی زیسته‌اند و آنها همواره دلایل روشنی داشته‌اند که به‌دلیل سهم و مشارکت‌شان در پیشرفت و بهروزی سرزمین مادری خود احساس غرور کنند. این درحالی است که آنها از دستورات و توصیه‌های دین مقدس‌شان اسلام نیز دست برنداشته‌اند و از آن منحرف نشده‌اند (Saroyan, 1997, p. 54).

نباید از نظر دور داشت که تصویر علما از اسلام، موضع مسلط حکومت را تحریف می‌کرد و بسیاری از ویژگی‌های آن موضع مسلط که علما به ظاهر رد می‌کردند در تصویر علما از اسلام گنجانده شد. بدین ترتیب علمای مسلمان، ارزش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که نمایندگان کشور شوروی از آن حمایت می‌کردند، مانند عناصر سنتی ایمان اسلامی مورد پذیرش قرار دادند. مباحث علما، وجود شهروند مسلمان شوروی را با اتکا به تلفیق دو راهبرد متفاوت مسلم فرض می‌کرد: راهبرد یکپارچه‌سازی که اساس آن بر یک تصویر نمادین از مسلمانان در مقام مشارکت‌کنندگان فعال در بنای ساختمان اتحاد شوروی و اعضای جدایی‌ناپذیر جامعه شوروی استوار بود.

راهبرد دیگر، راهبرد تفاوت بود. بر اساس این راهبرد، علما بر تفاوت جامعه مسلمانانی که رهبری آن را در دست داشتند، تأکید می‌کردند. بنابراین علمای رسمی جدا از همسویی ظاهری با سیاست‌های رهبران اتحاد شوروی نقش مؤثری در حفظ و نشر آموزه‌های اسلامی در اتحاد

شوروی ایفا کردند. به خصوص باید در نظر گرفت که این دسته از علما مسئولیت حفظ اسلام را در محیط اجتماعی بر عهده داشتند که پر از جو بدبینی، سوء ظن و نفرت از مذهب بود و مسلمانان هر روز با انبوه تبلیغات مسموم ضد مذهبی بمباران می شدند و حتی هویت مستقل آنها بیشتر به رسمیت شناخته نمی شد. بنابراین علمای رسمی کوشیدند تا جایگاه و هویت انکار شده مسلمانان را در اتحاد شوروی تثبیت کنند.

بنابراین چندان بی سبب نیست که شرف رشیدوویچ رشیداف دبیر اول حزب کمونیست ازبکستان در گزارش خود به نشست عمومی (پلنوم) هشتم کمیته مرکزی حزب کمونیست که در سال ۱۹۶۳ برگزار شد، به سازگاری علما با شرایط جدید و نقش و نفوذ علما در میان مردم اشاره کرده است و می گوید: علما زیرکانه خود را با شرایط جدید تطبیق داده اند. آنها ماسک های گوناگونی به صورت زده اند. بسیار اشتباه خواهد بود که تصور کنیم علما دست به تلاش نافرجام می زنند. شمار فراوان حاضران در مساجد و شمار زیاد کسانی که در جشن ها و مراسم دینی شرکت می کنند، قدرت و نفوذ علما را در میان مردم به اثبات می رساند (Bennigsen & Quelquejay, 1979, p. 157).

نتیجه

در این نوشتار سیر شکل گیری نهاد علمای رسمی در اتحاد شوروی و تلاش این دسته از علما را برای تطبیق با شرایط موجود کشور بررسی و به این هدف اشاره شد که مذهب در ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم افیون توده ها و پدیده ای غیر علمی دانسته می شد. بر پایه این ایدئولوژی، رهبران اتحاد شوروی به خصوص از دوران استالین سرکوب های سیاسی و مذهبی گسترده ای را آغاز کردند. با وجود تداوم سرکوب، شرایط جنگ جهانی دوم مقام های اتحاد شوروی را به تجدیدنظر در سیاست های ضد مذهبی شان در مقابل مسلمانان واداشت و سیاست استالین مبنی بر تشکیل نهادهای رسمی از قبیل اداره دینی مسلمانان به شکل گیری نهاد علمای رسمی منجر شد که خود را متعهد به حفظ اسلام در منطقه بدانند. اما علمای رسمی برای حفظ موجودیت و بقای جامعه مسلمانان با دشواری ها و تهدیدهای فراوانی از سوی رژیم اتحاد شوروی روبرو بودند که در مقاطعی

حتی موجودیت مستقل جامعه مسلمانان را به رسمیت نمی‌شناخت و با ترفندهای گوناگون می‌کوشید تا بنیاد جامعه مسلمانان و باورهای دینی را نابود کند. بنابر همین دلایل علما راهکارهایی را برای حفظ جامعه مسلمانان در پیش گرفتند. از آنجا که علمای رسمی همواره موجودیت اسلام را در معرض تهدید می‌دیدند، ناچار از بکار گرفتن رویکردی بودند که نخست تحریک آمیز نباشد و ملاحظات مورد نظر مقام‌های دولتی را در نظر بگیرد و همچنین تا حدود زیادی انتظاراتی رژیم را برآورده کند. بنابراین آنها تلاش کردند تا جهان خارج را متقاعد کنند که مسلمانان در اتحاد شوروی از آزادی، پیشرفت و آسایش برخوردار هستند. اما در عین حال علما توانستند اقدام‌های کارآمدی در پشتیبانی از اسلام انجام دهند و تلاش کردند تا از راه‌های گوناگون سطح آموزش‌های دینی مسلمانان را بالا ببرند.

چنان‌که اشاره شد علما کوشش می‌کردند تا اسلام را با علم و پیشرفت همگام نشان دهند و موجودیت دین را در فضای ضددینی حاکم حفظ کنند. از همه مهم‌تر، علما بر این نکته تأکید کردند که اسلام مذهبی صلح دوست و هوادار آزادی است و کاملاً با سوسیالیسم سازگار است و تناقضی میان مارکسیسم و اسلام وجود ندارد. آنها بر نقاط اشتراک دو مکتب اسلام و سوسیالیسم تأکید می‌کردند و از بیان تضادهای اساسی دوری می‌کردند. علمای مسلمان، اسلام را حامی و طرفدار ارزش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور شوروی معرفی کردند و یادآور شدند که بسیاری از ارزش‌هایی که سوسیالیسم ترویج می‌کند با آموزه‌ها و تعالیم اسلامی همخوانی دارد. به باور آنها، آداب و شعائر اسلامی همانند روزه‌داری و نماز مانع مشارکت اجتماعی مسلمانان نبود. در این مورد کافی است توجه شود که تبلیغات الحادی و ضد مذهبی تقریباً بی‌وقفه در همه دوران حاکمیت اتحاد شوروی ادامه داشت و در این تبلیغات مذهب سد و مانعی در بنای سوسیالیسم دانسته می‌شد و رسانه‌ها همواره از ناسازگاری ذاتی اسلام و ایدئولوژی شوروی، سخن می‌گفتند.

در این نوشتار نشان داده شد که از نظر علمای اداره دینی، با توجه به نبود تضاد بنیادی میان اسلام و سوسیالیسم، مسلمانان مشارکت‌کنندگان فعال در بنای سوسیالیسم و اعضای وفادار و جدایی ناپذیر جامعه شوروی بودند؛ اما در همان حال علمای رسمی بر تفاوت

جامعه مسلمان‌هایی که رهبری‌اش را در دست داشتند، تأکید می‌کردند. به این ترتیب، علما خواستار همزیستی بین دو مکتبی شدند که هر دو دارای ارزش‌های مشترک بودند.

منابع

الف- فارسی

۱. بنیگسن، الکساندر (۱۳۷۰)، *مسلمانان شوروی، گذشته، حال و آینده*، ترجمه کاوه بیات، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲. خیری، ابوذر و دیگران (۱۳۷۹)، «تجدید حیات اسلام در آسیای مرکزی»، *مجله تاریخ اسلام (دانشگاه باقرالعلوم)*، سال یکم، شماره ۴، صص ۱۸۶-۲۰۷.
۳. دلدم، اسکندر (۱۳۶۷)، *اسلام در شوروی*، تهران: مرکز فرهنگی هنری اقبال لاهوری.
۴. رفیع، حسین و وحید ذوالفقاری (بهار و تابستان ۱۳۹۰)، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، سال چهارم، شماره ۸، صص ۸۷-۱۱۰.
۵. سنایی، مهدی (تابستان و پاییز ۱۳۸۸)، «روسیه شناسی در دوره شوروی و پس از آن: تحولات و درس‌ها»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، سال دوم، شماره ۴، صص ۱۰۶-۸۵.
۴. شعردوست، علی اصغر (۱۳۶۹)، *مسلمانان شوروی، نامه فرهنگ*، سال اول، شماره ۲.
۵. کولایی، الهه (۱۳۷۷)، «روند نوگرایی اسلامی در آسیای مرکزی»، *سیاست*، شماره ۳۹، صص ۲۱۸-۲۰۱.
۶. کولایی، الهه (۱۳۸۴)، «زمینه‌های بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی»، *سیاست*، شماره ۶۷، صص ۲۲۴-۲۰۱.
۷. لومرسیه، شانتال (۱۳۶۰)، «اسلام در اتحاد شوروی»، ترجمه غلامرضا وثیق، *مجله آرش*، شماره ۲۳، صص ۵۴-۴۵.

ب- انگلیسی

1. Akiner, Shirin (1994), "Political and Economic Trends in Central Asia", London: British Academic Press.
2. Ashirov, Nagman (1972), "Evolutsiia Islama USSR (The Evolution of Islam in the USSR)", Moscow: Politizdat, by Yaacov Ro'i in "Islam in the Soviet Union from the Second World War to Gorbachev", Hurst & Company, London, 2000.
3. Babakhan, Ziyauddin Khan Ibn Ishan (1980), "Islam and the Muslims in the Land of Soviets", tr. R. Dixon, Progress Publishers, Moscow.
4. Bennigsen, Alexandre (1989), "Islam in Retrospect", *Central Asian Survey*, Vol.8, No. 1, pp. 89-109.

5. Bennigsen, Alexandre & Quelquejay, Chantal Lemerrier(1979), "Official Islam in the Soviet Union", **Religion in Communist Lands**, Vol. 7, No. 3, pp. 148-159.
6. Bennigsen, Alexandre and Wimbush, S. Enders (1979), "**Muslim National Communism in the Soviet Union: A Revolutionary Strategy for the Colonial World**", Chicago: The University of Chicago Press.
7. Ersahin, Seyfettin(2005), "The Official Interpretation of Islam under the Soviet Regime A Base for Understanding of Contemporary Central Asian Islam", **Journal of Religious Culture**, No. 77, pp. 2-19.
8. Filimonov, E. G(1983), "**Islam USSR. Osobennosti Protsessa Sekuliarizatsii vRespublikakh Sovetskogo Vostoka**", Moscow: Mysl.
9. Haghayeghi, Mehrdad (1995), "**Islam and Politics in Central Asia**", New York: St. Martin's Press.
10. Keller, Shoshana (2001), "**To Moscow, Not Mecca: The Soviet Campaign against Islam in Central Asia, 1917–1941**", Westport, CT: Praeger.
11. Northrop, D. T.(2004), **Veiled Empire: Gender and Power in Soviet Central Asia**, New York: Cornell University Press
12. Olcott, M. B(2007), "Roots of Radical Islam in Central Asia", **Carnegie Papers**, No. 77, available at: www.carnegieendowment.org (accessed on, 26 /6/ 2012).
13. Polonskaya, Ludmila and Malashenko, Alexei(1994), "**Islam in Central Asia**", Reading: Ithaca Press.
14. Ro'i, Yaacov(2000), "**Islam in the Soviet Union. From the Second World War to Gorbachev**", New York: Columbia University Press.
15. Saroyan, Mark (1994), Authority and Community in Soviet Islam. In Marty, Martin E. and Appelby, R. Scott(eds.), "**Accounting for Fundamentalisms. The Dynamic Character of Movements**", Chicago & London: University of Chicago Press.
16. Saroyan, Mark (1997), "**Minorities, Mullahs, and Modernity: Reshaping Community in the Former Soviet Union**", Edited by Edward Walker, Berkeley: University of California.
17. Vakhobov, Abdulla(1980), "**Muslims in the USSR**", Moscow.
18. Yunusov, Arif (2004), "**Islam v Azerbaydzyane**", Baku: Zaman.